

سه شنبه ۱۴ فیبروری ۲۰۱۷

سید موسی عثمان هستی
غربت نشین کانادا، ازسی و دوسال به این طرف

حرفهای کلیوالی (دهاتی)

ای وطندار تو مگو از تو دور شدم
بیخبر از تو کر و کور شدم
فکر این را مکن در غربت بی دین شدم
رهسپار کلیسا و مسجد و کنشت
دور از انسان شدم
یا که دالر چو برگان ز درختان ریخته
مثل دولت مردان کرزی و غنی
جیب پُر از دالر و قصر سر به فلک
مردم ز دستم به بینی شده
ما خر باربری، امپریالیست ریاکار شدیم
گاه به دکان پیزه و گاه به موتر شویی
در شدت سرما گرفتار شدیم
دختر و پسر و زن و شوهر هرکی رفت به یک راه
بر شاخی بی فرهنگگی پرگاه شدیم
روزیکه شنیدیم (گلو) باز آمد
درد خود فراموش کردم
به یاد تو و خاک و وطن، برباد شدم
اشک ها ریختم و فریاد کردم
بفکر کشتار
مجاهد و طالب و خاد شدم
چاره نیست جز گفتن لعنت
اشک ریختم، فریاد کشیدم در بستر درد
باربار لعنت بر رهبر خلق و طالب و مجاهد و
دولت کرزی و غنی گفتم
چاره نیست جز دعا بر خالق
از زمانی شنیدم گلو قاتل مردم برگشته
سرگیچ و در غم تو گرفتار شدم
باخبر باش وطندار، جاسوس، جاسوس است

ذره مردی ندارد دیوس ، دیوس است
مورخ و طنت چاپلوس وطن فروش
ببر و پلنگ سازد از پشک و موش
پی تاریخ نویس نرو، کن حرف مرا گوش
از بی وجدان وطن ساخت قهرمان
از قلم خود ساخته پشک و موش